ستایشگری از اوج تا فرود

صادقی شهپر، رضا

مدح از آغاز ادب فارسی در شعر معمول بود و شاید از قدیمی‏ترین مضامین شعر فارسی دری‏ محسوب شود.علت آن است که شعر فارسی دری‏ به دربارها اختصاص داشت و شاعران از دستگاه‏های دولتی و از امرا و رجال،مستمری و صله می‏گرفتند تا آنان را ثنا گویند.در اوایل قرن‏ چهارم و پنجم مدح همراه با مبالغه‏های بسیار شدید نبود.اما شاعران به مرور زمان بر اثر عوامل فشار استبداد داخلی و مهاجمان خارجی،به‏ ستایش‏های غلوآمیز روی آوردند.

آنچه در پی می‏آید،چشم اندازی بر جریان شعر مدحی و قصیده سرایی از آغاز دوره سبک خراسانی‏ تا پایان سبک عراقی»،است که موقعیت شاعران را با توجه به سبک‏های شعری از دوران غزنویان تا عصر مغولان به اختصار تشریح کرده است.

شعر فارسی با قصیده‏ای آغاز شد که در مدح‏ یعقوب لیث صفار بود با مضمونی ساده و لفظی‏ بی‏پیرایه.

اما«خمریه»رودکی نخستین قصیده کامل در شعر فارسی است به مطلع زیر:

مادر می‏را بکرد باید قربان‏ بچه او را گرفت و کرد به زندان

قصاید اولیه این دوره،دارای موضوعات‏ محدودی هستند اما بتدریج بر دامنه موضوعات‏ افزوده می‏شود و بیشتر مفاهیم ذهنی را دربرمی‏گیرد و حتی محتوای مدح که در دوره سامانی متوازن و منطقی بود،بتدریج مبالغه‏آمیز می‏شود.(انواع‏ شعر فارسی،منصور رستگار فسایی،ص 522، با اندکی تغییر و تلخیص)

بازار شعر و شاعری در دوران سامانیان و غزنویان گرم بود و صله‏های بیشماری به شاعران‏ عطا می‏شد.

شعر این دوران،روحیه‏ای شاد و حماسی دارد و تساهل کم و بیش در شعر همه شاعران به چشم‏ می‏خورد.سامانیان،مردمی فرهنگ دوست و وفادار به رسوم ایران باستان بودند و نیز بازار نهضت‏ شعوبیه که نهضتی ملی است در این دوره رونق یافته‏ است و شوق تجدید حیات فرهنگی و شاهنامه پردازی در جامعه آن روز،فراگیر می‏شود. حمایت پادشاهان این دوره از شاعران نیز دلیل دیگر استیلای روح شادی بر شعر این دوره است و به‏ خاطر همین عوامل،شعر این دوره بیشتر مدح است‏ و وصف معشوق و در واقع شعری است برون‏گرا و عینی و برگرفته از طبیعت.

شاعران در دربارها به سر می‏برند و در میان‏ صله‏های بی‏شمار امیران و پادشاهان غوطه‏ورند. در این دوره شاعرانی چون رودکی،عنصری، منوچهری و فرخی سیستانی هستند که اشعار آنها سراسر مدح است و وصف.

اما در این میان،کم کم سازهای مخالفی هم‏ نواخته می‏شود.در همین دوره،شاعرانی وجود دارند که دیدگاهی متفاوت دارند.از جمله این‏ شاعران کسایی مروزی است که به خاطر پایبندی به‏ مذهب،روی به مدح و منقبت امامان شیعی‏ می‏آورد،هر چند اشعاری هم در مدح امیران و پادشاهان سروده است.اما بعد از وی و مهمتر از همه شاعری است که نیمی از عمر خود را به سرودن‏ اشعار مدحی و تغزلی در دربارها به سر برده است.

اما به ناگاه از خواب غفلت چهل ساله بیدار شده‏ و تحولی شگرف در وی پدیدار گشته است. شاعری که می‏توان گفت اندکی هم به کسایی نظر داشته،کسی جز ناصر خسرو قبادیانی نیست.

وی تقریبا از پیشگامانی است که در عصر خود با جریان شعر مدحی و تغزلی به مخالفت‏ برمی‏خیزد.

در دوره‏ای که مدح و گزافه‏گویی در باب‏ پادشاهان،رواج یافته،ناصر خسرو نخستین کسی‏ است که بر ضد این حرکت می‏شورد و در کار سلاطین و بزرگان جامعه شک می‏کند و بنیاد کار آنان را فرو می‏ریزد.

ارزش اندیشه‏های ناصر خسرو آنگاه آشکار می‏شود که برخی تعبیرات اغراق‏آمیز و خیره‏سرانه، شاعران دیگر را در حق پادشاهان و بزرگان به یاد آوریم.

یک قرن پیش از او،رودکی آفرینش و هستی‏ را،طفیل وجود شاه خویش می‏خواند و درباره‏ امیر سامانی چنین بر زبان می‏راند:

زهره کجا بودمی به مدح امیری‏ کز پی او آفرید،گیتی،یزدان

اما یک قرن پس از ناصر خسرو تعبیراتی بدتر و وقیحانه‏تر از آن را از زبان مسعود سعد می‏شنویم‏ که درباره امیران ترک بر زبان می‏آورد و ستایش آنان‏ را فریضه‏ای برتر از نماز و عبادت دینی جلوه‏ می‏دهد،در حالی که خود نزدیک به بیست سال‏ گرفتار زندان و زنجیر آنان بوده است.

هر خدمتی که در وی تقصیر کرده‏ام‏ مانند نماز فریضه قضا کنم

(«سرود بیداری»،محمود درگاهی،انتشارات‏ امیر کبیر 1378.با تلخیص و تغییر)

ناصر خسرو که طی زندگی پرآشوب و فعالیتهای مذهبی و سیاسی خود،جفاها و خطرات‏ بی‏شماری را متحمل شده است،نسبت به غزل‏ و مضامین عاشقانه و مدح،نظر منفی دارد.

شعر مدحی و شاعران مدیحه سرا را مورد انتقاد و تمسخر قرارداده،تازیانه انتقاد را بر پیکره آنان‏ فرود می‏آورد.

شعر ناصر-برخلاف شعر دیگر شاعران این‏ دوره-شعری است ذهنی و بیشتر با مسایل عقلانی‏ و ذهنیات سر و کار دارد.در شعر وی ردپایی از مدح امیران و پادشاهان-به جز اشعاری که در مدح‏ خلیفه فاطمی و اهل بیت(ع)سروده است-دیده‏ نمی‏شود.

هر چند قالب شعری در این دوره اغلب قصیده‏ است،آن هم قصاید مدحی و وصفی که در شاعران‏ پیش از ناصر خسرو دیده می‏شود،اما قصاید ناصر خسرو در جهتی کاملا مخالف است.

شعر ناصر خسرو،شعری است سوزناک و برخاسته از جان که اندوهی شگرفت در دل دارد و از سویی آمیخته به مسایل حکمی،اخلاقی و مذهبی‏ است که بیشتر نمایانگر چهره انسانی و رسالتی است‏ که بر دوش وی سنگینی می‏کند.

ناصر خسرو،شعر مدیحه گویان و غزلسرایان‏ را نمی‏پسندد و این‏گونه شاعری را کاری در ردیف‏ مطربی می‏داند.وی آنگونه که می‏اندیشد،سخن‏

\*شعر عرفانی با خمیر مایه‏هایی‏ از مسایل اخلاقی نوعی‏ جبهه‏گیری در برابر شعر ستایشگری است

می‏گوید و همانگونه نیز زندگی می‏کند و از همین‏ روی است که مدح نااهلان را چیزی جز فرومایگی‏ نمی‏داند.

او از شاعرانی که در وصف طبیعت و معشوق‏ سخن می‏گویند به شدت انتقاد کرده،اینگونه‏ سخنان را یاوه و مایه ننگ و عار می‏داند.

چند گویی که چو ایام بهار آید گل بیاراید و بادام به بار آید

روی بستان را چون چهره دلبندان‏ از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید

روی گلنار چو بزداید قطر شب‏ بلبل از گل به سلام گلنار آید

باغ را از دی کافور نثار آمد چون بهار آید لولوش نثار آید

این چنین بیهده‏ای نیز مگو با من‏ که مرا از سخن بیهده عار آید

(قصیده 74)

ناصر خسرو در جای جای دیوانش،شاعری‏ است مدح ستیز،اگر چه پیش از تحول اندیشه، خود از ستایشگران دربار بوده است اما اینک تکریم‏ امیران را به شدت نکوهش می‏کند و شعر و شاعری‏ را علم و هنر نمی‏شمارد.

مدح و دبیری و غزل را نگر علم نخوانی و هنر نشمری

دفتر بفکن که سوی مرد علم‏ بی‏خطر است آن سخن دفتری

(قصیده 26)

و از اینروست که هیچگاه حاضر نیست به سلام‏ پادشاه برود.

من گرچه تو شاه و پیشگاهی‏ با قول چو درّ شاهوارم

من گر تو به بلخ شهریاری‏ در خانه خویش شهریارم

گر من به سلام زی تو آیم‏ زنهار مده هگر ز بارم

من بار نخواهم از تو زیراک‏ بار تو کشد به زیر بارم

(قصیده 79)

و هرگز حاضر نیست که«قیمتی درّ لفظ دری‏ را»در پای خوکان بریزد.

من آنم که در پای خوکان نریزم‏ مر این قیمتی در لفظ دری را

پسنده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را

(قصیده 64)

در دوره ناصر خسرو و جایگاه شاعران تنزل یافته‏ و حتی در آنجا که مطرب و دلقک و خنیاگر هم‏ اجازه جلوس دارد،شاعر باید ایستاده شعرش را انشاء کند و این همان چیزی است که وی را به شدت‏ آزار می‏دهد و اینگونه می‏سراید:

تو برپایی آنجا که مطرب نشیند سزد گر ببری زبان جری را

به علم و به گوهر کنی مدحت آنرا که مایه است مر جهل و بدگوهری را

به نظم اندر آری دروغی طمع را دروغ است سرمایه مر کافری را

همین جریان مدح ستیزی و تنفر از شعر و شاعری ادامه می‏یابد(قصیده 64)و در دوره‏های‏ بعدی تشخص بیشتری می‏یابد.بعد از محمود غزنوی دیگر از صله‏های بی‏شمار دوران پیشین‏ خبری نیست و بازار شعر و شاعری اندکی کساد می‏شود. پادشاهان بعد از محمود،دیگر چندان اهمیتی‏ برای شعر قائل نبودند هر چند که در دوره مسعود غزنوی،صله‏ها کم و بیش رواج داشت،اما هیچگاه رونق دوره سامانی را نیافت.

با روی کار آمدن سلجوقیان در قرن ششم و با تغییر و تحولاتی که ایجاد می‏گردد،سبکی موسوم‏ به سبک آذربایجانی به وجود می‏آید که نمایندگان‏ آن،ابو العلاء گنجوی،خاقانی شروانی،مجیر بیلقانی و فلکی شروانی هستند.

سلجوقیان که قومی بیابان‏گرد و بدوی بودند و با فرهنگ ایران باستان هیچ آشنایی نداشتند- برخلاف غزنویان که غلامانی ترک بودند که در دربار سامانیان پرورش یافته،با آداب و رسوم اصیل‏ ایرانی آشنایی داشتند-در واقع می‏توان گفت تحول‏ بزرگی در شعر این دوره خلق کردند.

این سلسله به طور عمده‏ای بر دینگرایی تاکید می‏کردند و چون می‏خواستند وجهه قانونی و رسمی خود را حفظ کنند،بالاجبار از خلافت‏ بغداد،اطاعت و پیروی می‏کردند.

علوم اسلامی در این دوره گسترش می‏یابد. تصوف و آراء صوفیه علنی‏تر و ریشه‏دارتر می‏گردد و خانقاه‏های متعددی تأسیس می‏شوند.

از سویی دیگر،فرهنگ ایران باستان کم کم کنار نهاده می‏شود و نوعی فرهنگ ستیزی و مخالفت با تاریخ ایران و ایرانیان مرسوم می‏شود که آثار آن را در اشعار سبک آذربایجانی می‏توان دید.

پادشاهان و امیران سلجوقی اهمیتی به شعر نمی‏دهند و بازار شعر و شاعری از رونق می‏افتد. وضع نابسامان شاعران از لحاظ اقتصادی باعث‏ بروز نارضایتی و تنفر از شعر و شاعری می‏گردد و شاعران پیوسته از صله‏های دوره محمودی با حسرت یاد می‏کنند.

این در واقع ضربه‏ای است که بر پیکره قصیده‏ و شعر مدحی وارد می‏آید و به تبع آن،روحیه شادی‏ و تساهلی که ویژگی خاص شعر سبک خراسانی‏ بود در شعر این دوره کمرنگ‏تر می‏شود و جای آن‏ را شکوه و شکایت پر می‏کند و مدح و قصاید مدحی،جای خود را به غزل که وسیله بیان‏ احساسات درونی شاعر بود،می‏دهد.در خطاب‏ افراد منتشر شعرا و فی شکایت حاله و جفای امثاله‏ گوید:«نوعی بدبینی و نفرت از شعر و شاعری»در شعر این دوره به چشم می‏خورد که در دوره‏های‏ پیش کمتر بود و انوری خود از جمله شاعرانی است‏ که از کسادی بازار شعر گلایه می‏کند.

ای برادر،بشنوی رمزی ز شعر و شاعری‏ تا ز ما مشتی گدا کس را به مردم نشمری

دان که از کناس ناکس در ممالک چاره نیست‏ حاش لله تا نداری این سخن را سرسری!

آدمی را چون معونت شرط کار شرکتست‏ نان ز کناسی خورد بهتر بود کز شاعری

دشمن جان من آمد شعر چندش پرورم

\*ناصر خسرو،شعر مدیحه‏گویان و غزلسرایان را نمی‏پسندد و اینگونه شاعری را کاری در ردیف مطربی می‏داند و مدح نااهلان را چیزی جز فرومایگی نمی‏شمارد.

ای مسلمانان فغان از دست دشمن پروری‏

شعر دانی چیست دور از روی تو حیض الرجال‏ قایلش گو خواه کیوان باش و خواهی مشتری

گر مرا از شاعری حاصل همین عار است و بس‏ موجب توبه‏ست و جای آنکه دفتر بستری

چون ندارد نسبتی با نظم تو نظم جهان‏ در سخن خواهی مقنع باش و خواهی سامری

مرد را حکمت همی باید که دامن گیردش‏ تا شفای بو علی بیند نه ژاژ بحتری

(دیوان،ص 454)

در واقع در شعر انوری،نوعی احساس ننگ و عار از شاعری و گرایش به حکمت دیده می‏شود، همچنانکه ناصر خسرو نیز آن را-مدح و وصف- و موجب ننگ می‏دانست و معتقد بود که باید به‏ سوی حکمت و پند و اندرز قدم برداشت.

انوری در جای دیگر نیز از نبود ممدوحی که‏ خریدار شعر باشد،چنین شکایت می‏کند.

خاطری چون آتشم هست و زبانی همچو آب‏ فکرت تیز و ذکاء نیک و طبعی بی‏خلل

ای دریغا نیست ممدوحی خریدار مدیح‏ وی دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل

(دیوان 674)

از جمله عوامل مهم دیگری که باعث اعتراض‏ و خرده‏گیری بر شاعران مدیحه سرا می‏گردد، ورود نوعی عرفان در شعر این دوره-قرن ششم- است.عرفانی که بیشتر به اخلاقیات و مسایل‏ شعری و معنوی نظر دارد که اول بار به وسیله سنایی‏ غزنوی به‏طور وسیع و گسترده وارد شعر فارسی‏ شد و بعدها مورد توجه شاعرانی چون عطار و مولوی واقع گردید.

شعر عرفانی این دوره که خمیر مایه‏هایی از مسایل اخلاقی و شرعی در آن نهفته است در واقع‏ نوعی جبهه‏گیری در برابر شعر مدحی است و به‏ همین خاطر است که شاعرانی چون نظامی و خاقانی در این دوره بر شاعران مدیحه‏سرا تاخته و بر آنان خرده می‏گیرند.

نظامی در مثنوی«مخزن الاسرار»،نسبت به‏ شاعران پیش از خود که برای به دست آوردن نان به‏ مداحی و مدح دو نان پرداخته‏اند،اعتراض کرده، آنان را گدایان مداحی می‏داند که به خاطر سیم و زر آبروی شعر را برده‏اند.

چشمه حکمت که سخن دانی است‏ آب شده زین دو سه یک نانی است

این بنه کاهنگ سواران گرفت‏ پایه خوار از سر خواران گرفت

رای مرا این سخن از جای برد کآب سخن را سخن آرای برد

میوه دل را که به جانی دهند کی بود آبی چو به نانی دهند

سیم کشانی که به زر مرده‏اند سکه این سیم به زر برده‏اند

هر که به زر سکه چون روز داد سنگ ستد در شب افروز داد

لا جرم این قوم که داناترند زیرترند،ارچه به بالاترند

آنکه سرش زرکش سلطان کشید باز پسین لقمه ز آهن چشید

و انکه چو سیماب غم زر نخورد نقره شد و آهن سنجر نخورد

(ص 43-41)

نظامی در ادامه همین ابیات می‏گوید تا زمانی‏ که در علم شرع کامل نشده‏ای،شعر مگوی، در واقع علم شرع را موجب علو مقام شاعر می‏داند.

تا نکند شرع تو را نامدار نامزد شعر مشو زینهار

شعر تو را سدره نشانی دهد سلطنت ملک معانی دهد

شعر تو از شرع بدانجا رسد کز کمرت سایه به جوزا رسد

(مخزن ص 43)

و باز در جای دیگری ادعا می‏کند که من شعر را از میکده‏ها بیرون کشیدم و بدان تقدس و پاکی‏ دادم.

شعر به من صومعه بنیاد شد شاعری از مصطبه آزاد شد

(مخزن ص 44)

اما متأسفانه این زمانی است که شیوه شاعری‏ دیگران را مورد انتقاد قرار می‏دهد و دیگر تردیدی‏ باقی نمی‏گذارد که او شاعری است با همت بلند و دلی پر خون و دردمند از ستایشگری و شیوه‏ سخن فروشی.اما وقتی خود،زبان به ستایش‏ ممدوح خویش می‏گشاید،تعبیراتی بر زبان می‏راند که این بار کمتر شاعر ستایشگری می‏تواند با او برابری کند.

با فلک آن شب که نشینی به خوان‏ پیش من افکن قدری استخوان

آخر لاف سگی‏ات می‏زنم‏ دبدبه بندگی‏ات می‏زنم

(مخزن الاسرار ص 36)

خاقانی نیز از جمله شاعرانی است که با مدح‏ پادشاهان و خدمت امیران،مخالف است و هیچگاه خود را به خاطر قرص نانی،پست و بی‏ارزش نمی‏کند و با بلندی خاطر و غرور زیبا و ستودنی خویش از مدح آنان سرباز می‏زند.

خاقانیا ز خدمت شاهان کران طلب‏ تا از میان موج سیاست برون شوی

چون جام و می‏قبول و رد خسروان مباش‏ کآب فسرده‏آیی و دریای خون شوی

از قرب و بعدشان که چو خورشید قاهرند چون ماه گه کم‏آیی و گاهی فزون شوی

در یک شب از قبول و ز رد چون نبات نعش‏ گه سرفراز گردی و گاهی نگون شوی

(دیوان خاقانی ص 712)

در جای دیگر نیز شعر خود را به ید بیضا مانند می‏کند که هرگز به مدح آلوده نخواهد شد.

سامری سیرم نه موسی سیرت ار تا زنده‏ام‏ در سم گوساله آلاید ید بیضای من

(دیوان ص 221)

همانگونه که می‏بینیم در دوره سبک آذربایجانی‏ تا حدود زیادی از رونق قصیده و شعر مدحی کاسته‏ می‏شود.هر چند که قصیده‏پردازان سترگی در این‏ دوره چون انوری،خاقانی و سنایی وجود دارند. اما این شاعران قصیده پرداز،خود نیز به دلایلی به‏ مخالفت با قصیده و شعر مدحی برخاسته‏اند و نوعی نارضایتی در شعر آنان دیده می‏شود و به همین‏ خاطر است که کم کم به سوی غزل کشیده می‏شوند و در آثار امثال خاقانی،سنایی و انوری،می‏بینیم‏ که هم قصیده وجود دارد و هم غزل.

اما تحول اصلی و اساسی در دوره بعد،یعنی‏ دوره سبک عراقی رخ می‏دهد.تحولی که در بنیان‏ شعر فارسی بخصوص قصیده بوجود می‏آید.

سبک عراقی که اوایل قرن هفتم تا اواخر قرن‏ نهم را دربرمی‏گیرد با حمله مغولان در سال 617 و تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی آن دوره‏ مصادف است.

با حمله مغولان به خراسان،کانون فکر و ادب‏ آن سرزمین یکسره از هم پاشیده می‏شود.مدارس‏ و پایگاههای علمی ویران شده،فضلا و دانشمندان‏ از دم تیغ تاتار می‏گذرند.کتابخانه‏ها در آتش بیداد مغولان می‏سوزند و خراسان که زمانی کانون و مرکز شعر دری بود،اکنون با خاک یکسان‏ می‏گردد.

به تبع این تحولات اجتماعی،شعر این دوره‏ نیز دچار تغییر و تحول می‏گردد و سبکی جدید موسوم به سبک عراقی رواج تمام می‏یابد.

برخلاف دوره‏های پیشین که قصیده قالب‏ مسلط بود،در این دوره به شدت واپس زده می‏شود و غزل جای قصیده را می‏گیرد.

در این دوره،مغولان به شعر اهمیتی نمی‏دهند و بیشتر شاعران در انزوا به سر می‏برند.قالب‏ مسلط،غزل است و غزلسرای نامی این دوره‏ سعدی است که غزلیاتش نمونه عالی غزل عاشقانه‏ است.

اگرچه هنوز قصیده نیز کم و بیش رواج دارد و در واقع واپسین نفسهای خود را می‏زند اما از نظر فکری و زبانی دچار نوعی دگرگونی و تحول شده‏ و با قصاید دوره‏های قبل کاملا متفاوت است.

قصاید این دوره از نظر زبانی،ویژگی‏های زبان‏ کهن را ندارد و به سوی روانی و لطافت پیش رفته‏ است و از نظر فکری نیز پند و اندرز،جای اغراق‏ و مبالغه را گرفته است.

چنانکه این مشخصه را در قصاید سعدی‏ می‏توان سراغ گرفت.سعدی در بسیاری از قصایدش به ممدوح،درس آزادگی و اخلاق‏ می‏دهد.او معلمی است روشن‏بین و بیدارگر.

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای‏ کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای

چه مایه بر سر این ملک سروران بودند چو دور عمر به سر شد درآمدند ز پای

(قصاید 745)

پس از سعدی،غزل رواج بیشتری می‏یابد و شاعران دوره‏های بعد اغلب غزلسرایند.عطار، مولوی،عراقی،امیر خسرو دهلوی،خواجوی‏ کرمانی و حافظ از جمله غزلسرایان قرون هفتم و هشتم‏اند که قصیده را کنار نهاده‏اند.

گرچه غزلیات برخی چون سعدی و حافظ، مدحی‏اند،این نشانگر آن است که عصر قصیده به‏ پایان آمده و وظیفه اصلی قصیده را که مدح است، تا حدودی غزل بر عهده گرفته است و این در واقع‏ افول قصیده سنتی است.

علت اصلی از بین رفتن قصیده و شعر مدحی‏ را می‏توان بی‏توجهی پادشاه و دربار نسبت به شعر و شاعران و وضعیت پریشان و نابسامان اقتصادی‏ شاعران از اواخر قرن پنجم به این طرف دانست.

عدم حمایت دربار از شاعران و نبود ممدوحی‏ که خریدار شعر بوده باشد،سبب شد که نوعی‏ بدبینی و اعتراض و تنفر نسبت به شعر مدحی و حتی‏ حرفه شاعری به وجود آید و شاعران مدیحه‏گوی‏ مورد انتقاد و حمله واقع گردند.

همین عوامل باعث گردیده تا قصیده که وظیفه‏ اصلی آن مدح بود از بین برود و جای خود را به‏ غزل-که وسیله مناسبی برای بروز احساسات‏ درونی شاعر بود-بدهد.

پس تشویق و بی‏توجهی دربار به شاعران، مهمترین عامل این تحولات بوده است.زیرا چنانکه می‏بینیم در دوره بازگشت،قصیده و شعر مدحی،دوباره به سبک قدما رواج می‏یابد چرا که‏ پادشاهان قاجار از آنجایی که خود،بیشتر اهل ذوق‏ و شعر و شاعری بودند،خواهان ترویج قصاید مدحی از شاعران می‏شدند و از آنان حمایت‏ می‏کردند.

(1)-دیوان ناصر خسرو،مجتبی مینوی،مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران،چاپ پنجم 1378

(2)-مخزن الاسرار نظامی،حسن وحید دستگردی،نشر قطره،چاپ چهارم 1379

(3)-دیوان خاقانی،بدیع الزمان فروزانفر،انتشارات‏ نگاه،چاپ اول 1375

(4)-دیوان انوری،محمد تقی مدرس رضوی،نشر علمی‏ و فرهنگی،چاپ چهارم 1372

(5)-انواع شعر فارسی،منصور رستگار فسایی،نشر نوید شیراز،چاپ اول 1372

(6)-سرود بیداری،محمود درگاهی،انتشارات‏ امیر کبیر،1378

(7)-برگهایی در آغوش باد و چشمه روشن،غلامحسین‏ یوسفی،انتشارات علمی،1372